

عیسی درباره مهربانی خدای پدر صحبت می کند

((پسر بازمانده))

لوقا ۱۵: ۱۱-۳۱



و در آنجا تمامی پول خود را به هدر می دهد



سپس به سوی کشوری دور دست، مهاجرت می کند



پس می رود تا پیش پدرش برگردد



خیلی گرسنه ام!
می خواهم پیش پدرم برگردم و از
او خواهش خواهم کرد که من را
به عنوان کارگر استخدام کند



وقتی دیگر هیچ چیزی
نداشت برای کار پیش
کسی می رود که او را برای
نگهداری خوکها می گذارد



ای پدر پر ضد تو و پر ضد خدا
گناه کرده ام، دیگر لایق آن نیستم
که پسر تو نامیده شوم



هنوز نزدیک نشده، پدرش
او را از دور می بیند



اما پدر، خادمین خود را صدای کند

فورا قشنگ ترین
لباس را پدایش بیاورید

بهترین گوساله را قربانی کرده
و یک غذای لذیذ جهت
جشن آماده کنید

زیرا این پسر گمشده
من بود، اما اینک باز یافته
شده است



اما چون پسر بزرگتر از سر کارش بر میگردد
و صدای رقص و موسیقی را می شنود ...

اینجا
چه خبر است؟

برادرت برگشته و پدرت آن گوساله
خوب را داد تا قربانی کنیم



پس با هم جشن را آغاز کردند



آن وقت پسر بزرگتر
به خشم می آید

اصلاً! چون من همیشه از تو اطاعت کردم
اما تو هیچ وقت کوچکترین گوساله ات
را هم به من ندادی تا با دوستانم
جشن بگیرم

ای فرزند من پیا داخل

و وقتی آن یکی بعد از به هدر دادن
تمام پولت پر می گردد، تو بهترین
گوساله ات را می دهی تا قربانی کنند
و جشن بگیرند



اما چون آن برادرت گمشده بود، بازیافته شده است، پس
اینک باید جشن بزرگی بر پا کنیم

ای فرزند تو همیشه با من هستی و
هر چه مال من است، مال تو است

